



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)﴾.

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبه» آن «شمس» است، چه اینکه تفسیرهایی که قبل از هزار سال نوشته است و در دسترس است، در صدر این سوره ها نوشته شده که «فی سورة التي يذكر فيها الشمس»،^۱ کم کم تخفیف شد و «علم بالغلبه» ظهور کرد. چون قرآن کریم گرچه طلیعه امر درباره مسلمان ها است و در کنار مسلمان ها موحدان عالم مسیحی ها و کلیمی ها و مانند آن است ولی آغاز و انجام این قرآن جهانی است، چه اینکه قبلاً هم اشاره شد در سوره مبارکه «مدثر» که از عتائق سور قرآنی است دو جا دارد که ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾،^۲ ﴿ذِكْرًا لِلْبَشَرِ﴾^۳ این حقوق بشر است تعلیم بشر است تربیت بشر است اخلاق بشر است احکام بشر است. کاری به تازی و فارسی و عرب و

۱. تفسیر التستری، ص ۱۹۵.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

عجم ندارد؛ لذا جهانی می‌اندیشد جهانی فکر می‌کند جهانی هدایت می‌کند جهانی رهبری می‌کند و جهانی توقع دارد. گرچه در موقع عمل از گروه خاص شروع شده است.

سوگندی که یاد می‌کند جهانی است یازده سوگند در این سوره مبارکه مطرح است نه یازده مقسم‌به؛ یازده قسم مطرح است. بخشی از قسم‌ها مقسم‌به آن که خداست یکی است، ولی قسم‌ها متعدد است. در نوبت قبل به عرض رسید که قسم یاد کردن برای دیگران اثر تأکیدی و تثبیتی دارد ولی ذات اقدس الهی که قسم یاد می‌کند تثبیت آن را از راه سوگند به برهان تأمین می‌کند. غالباً قسم‌های قرآن در مقابل بی‌بینه نیست به خود بی‌بینه است، به مقسم‌به بها دادن اولاً؛ جامعه را متوجه کردن به رابطه بین مقسم‌به و این مطلب ثانیاً؛ و رابطه بین مقسم‌به و عمل که پیوند علی و معلولی دارد یا لااقل شرط است یا سبب است یا دخالت دارد آگاه می‌کند ثالثاً.

در این یازده سوگند به مجموعه خلقت سوگند یاد کرده است. ذات اقدس الهی چون جهانی هدایت می‌کند برای تربیت جهان کتاب فرستاده است، مجموعه نظام را معرفی می‌کند اولاً؛ بعد می‌گوید چیزی در نظام سپهری نیست که برای انسان نباشد ثانیاً و مجموعه نظام سپهری را مسخر انسان کرده است طرزی آفرید که رام بشر بشود و بشر از آن بهره بگیرد، نگوید من نمی‌توانم به شمس بروم، به مریخ بروم به قمر بروم راه رفتنی است حالا یا زود یا دیر یا کند یا تند، ولی تسخیرپذیر است و فرمود من مسخر کردم، مسخر خداست نه بشر ثالثاً، برای بشر تسخیر کرد از طرفی. پس چیزی در نظام سپهری نیست مگر اینکه در کنار سفره‌ای است که بشر مهمان آن سفره است و «نمی‌توانم» و «مقدور من نیست» این در کارگاه خلقت انسانی نیست؛ چون فرمود آنچه آفریدم برای شما مسخر کردم. امروز نشد، فردا! این قرن نشد قرن دیگر! این نسل نشد نسل دیگر! چرا این نسل نشود؟ چرا این عصر نشود؟ چرا این مصر نشود؟ چرا ما نشویم؟ این راه دارد؛ این درباره کل نظام و ساختار خلقت.

بعد فرمود وقتی بر هر چیزی دست یافتید شاکر باشید و بگویید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۱. قبلاً که وسیله حمل و نقل چهارپا بود در دستورهای اسلامی آمده است که وقتی سوار بر مرکب شدید مستحب است بگویید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛ امروز وقتی سوار اتومبیل می شوید سوار هواپیما می شوید سوار کشتی می شوید سوار انسان بر و نیرو بر می شوید بگویید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾.

پس بحث اول این بود که کل نظام را ذات اقدس الهی دقیقاً آفرید و مسخر انسان کرد و در کنار سفره پذیرایی انسانیت منظم کرد و انسان را هم با همه تجهیزات آفرید که بتواند از همه اینها استفاده کند. درباره تربیت انسان که نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد، آن هم به این مجموعه نظام و ساختار نظام سپهری سوگند یاد می کند، به آفتاب مخصوصاً آن وقتی که به نزدیک نیمروز رسید، یعنی به ضحا و چاشت رسید که هنوز موقع ظهر نشده کل فضا را روشن می کند، به ماه آن وقتی که به دنبال آفتاب است، شمس و قمر در کنار هم حرکت می کنند. در بعضی از وقت ها همین که شمس غروب کرد و زمین تاریک شد ماه طلوع می کند و فضا را روشن می کند، گاهی هم هر دو در غروب شریک اند؛ نظیر پایان ماه که همان طوری که شمس غروب می کند ماه هم غروب می کند و مانند آن. گاهی هم در محاق است که نور او به ما نمی رسد، گاهی در غروب باهم اند گاهی در طلوع باهم اند گاهی بعکس است به هر حال در کنار او حرکت می کند.

بعد از اینکه جریان شمس و قمر را ذکر کرد، جریان لیل و نهار را هم ذکر کرد که فرمود شب آیت الهی است و روز آیت الهی است، آینه دار جمال و جلال الهی است، فضایل شب، برکات روز تأمین کننده نیازهای دائمی بشر

است که بشر هم باید کار کند هم باید آرام باشد، شب برای آرامش است روز برای کار است اینها را هم ذکر کرد. شمس و قمر و روز و شب و زمین و آسمان اینها شش قسم است، ضحای آن و نفس انسان و کسی که نفس را مستوی الخلقه آفرید و فجور آن را و تقوای آن را به او الهام کرد که اینها سوگند به خود ذات اقدس الهی است، جمعاً این یازده سوگند را تأمین می‌کند و قسم یاد می‌کند که اگر کسی بیراهه رفت و راه کسی را نبست، هم از علم تسخیری استفاده کرد و جهان را به خدمت گرفت و راه خیانت را طی نکرد و به جامعه خدمت کرد، هم راه نزاهت و تطهیر را گرفت آلوده نشد و کسی را آلوده نکرد، این به بهترین فلاح و صلاح دنیا و آخرت می‌رسد؛ سوگند یاد کرد گرچه برخی از مفسران نظیر زمخشری این ﴿قَدْ أَفْلَحَ﴾ را جواب سوگند نمی‌دانند آن عقوبت ﴿فَدَمْدَمَ﴾ را که محذوف است ولی از مذکور استفاده می‌شود آن را جواب می‌دادند؛ ولی به هر حال این هم می‌تواند جواب باشد چه اینکه ظاهر همین است.^۱

سوگند یاد کرد که اگر کسی بیراهه رفت و این راه را طی کرد به مقصد می‌رسد و ابدیت خود را تأمین می‌کند. مستحضرید دین حریم شخصی انسان است، ما هستیم و ابدیت ما، ما مرگ را می‌میرانیم و از پوست به در می‌آییم نه بمیریم و بیوسیم. انسان برای ابد هست که هست که هست! این موجود ابدی باید رهتوشه ابد داشته باشد و آن فلاح است که بیراهه نرود و راه کسی را نبندد. خدای سبحان بعد از اینکه این قسمت‌ها را فرمود، فرمود سه اصل را هم من یاد بشر دادم: یکی کیفیت بهره‌برداری از این سفره آماده است که این راه علمی است، یکی اینکه چه بد است چه خوب است، چه ظلم است چه عدل است، چه زشت است چه زیبا است، چه حسن است چه قبیح است، چه خیر است چه شر است را به او یاد دادم و در نهاد او نهادینه کردم، این دو؛ سوم توانمندی انتخاب حسن و خیر

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۶۰.

و صلاح و فلاح را به او دادم، توانندی پرهیز و نجات از شرّ و زشتی و پلشتی و ظلم و ستم را به او دادم. هم علم را دادم هم راه عمل را به او نشان دادم، هم توانندی تحصیل علم را به او دادم، هم توانندی تحصیل عمل صالح را به او دادم. به او راه تقوا و فجور را الهام کردم که هم بفهمد و هم انتخاب کند، اینها را به او دادم تا به ابدیت خود برسد و اگر بیراهه رفت و کج‌راهه رفت یا راه کسی را بست، نظیر قوم ثمود؛ چون جریان قوم عاد و ثمود و اینها در خاورمیانه یا به اصطلاح غرب آسیا در آن روز مشخص بود، گرچه از خاور دور و از باختر دور کسی خبر نداشت نه ما خبر داشتیم نه آنها خبر داشتند؛ لذا در دو بخش از آیات قرآن کریم آمده است که ما بخشی از قصص انبیا را امم را امت‌ها را و ائمه را برای شما بازگو نکردیم؛ انبیایی که ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾^۱ اصلی در قرآن کریم است که هر جا بشر هست وحی و رهبری هست، ممکن نیست خدای سبحان مردمی را بیافریند بدون راهنما ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۲ این اصل کلی است تخصیص‌پذیر هم نیست.

اما آن طرف آب این طرف آب، خاور دور باختر دور، انبیا چه بودند؟ امم چه بودند؟ کتاب‌ها چه بود؟ آن روز دسترسی به آن میسر نبود؛ لذا فقط اجمالاً فرمود انبیایی ما فرستادیم که قصه آنها را برای شما نگفتیم، این را در دو جای قرآن بیان کرد. لذا آنچه مربوط به این قسمت است موافق با همان حرف‌هایی است که برای خاور دور و باختر دور هم آمده است گرچه خصیصه هر زمان و زمین و هر عصر و مصر و نسل مربوط به خود آنهاست. فرمود این چیزها مقدور بشر است، بعضی‌ها بالفعل برای بشر است مثل اینکه کودک چگونه امتساح کند، پستان مادر را بگیرد و بمکد؛ این علم همراه با آفرینش او بالفعل است، اما چگونه غذا تهیه کند؟ پوشاک تهیه کند؟ مسکن تهیه کند؟ کار تهیه کند؟ اقتصادش را اداره کند؟ بعضی‌ها روشن است بعضی‌ها تیره، بعضی‌ها بین است بعضی‌ها

۱. سوره غافر، آیه ۷۸.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۴.

مبین که آن نظریه‌های مبین را باید به این بدیهی‌های بین ارجاع داد و حل کرد. اما چه بد است چه خوب است را هم به او گفتم هم او را توانمند کردم؛ لذا می‌فرماید اگر بیراهه بروی گرفتار کار نمود می‌شود: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾.

اینکه می‌بینید جناب سعدی و امثال سعدی از عاد و ثمود یاد می‌کنند برای اینکه اینها کسانی‌اند که ﴿إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾.^۱ در سوره مبارکه «هود» قصه ثمود آمده. اینها کسانی بودند که کوه را به صورت یک شهر درآوردند به صورت یک روستا درآوردند به صورت یک محله درآوردند نه اینکه در دامنه کوه ویلا ساختند ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾^۲ از سنگ‌های سخت کوه خانه ساختند. ﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾؛ این قوم ثمود این حرف‌های انبیای خودشان را حرف صالح پیغمبر (علیه و علیهم آلف التحیه و الثناء) را تکذیب کردند، معجزه قوم ثمود را که صالح (سلام الله علیه) از طرف ذات اقدس الهی آورد همان ناقه بود یک امر عادی تلقی کردند معجزه را انکار کردند این ناقه را عقر کردند پی کردند. خدای سبحان که می‌فرماید: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۳ نمونه آن را هم ذکر می‌کند. می‌فرماید قوم ثمود حرف‌های پیامبرشان را نشنیدند همین حرف‌هایی را که خدای سبحان در این قسمت‌ها در قرآن کریم آمده برای ثمود هم گفته است.

مستحضرید که در سوره مبارکه «اعلی» آمده که ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾^۴ نام‌های انبیا هست؛ منتها بعضی مبسوط، بعضی بسیط، بعضی مختصر، بعضی مفصل و اینها فرق می‌کند و گرنه فرمود: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾. آن اصل ایثار دنیا بر آخرت که بدترین رذیله است

۱. سوره فجر، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۴۹.

۳. سوره شمس، آیه ۱۰.

۴. سوره اعلی، آیات ۱۸ و ۱۹.

فرمود ما در کتاب‌های همه انبیا گفتیم؛ ثمود هم گرفتار ایثار دنیا بر آخرت بود معجزه را تکذیب کرد وحی و نبوت را تکذیب کرد توحید را تکذیب کرد؛ ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾، به جهت طغیانی که داشت از مرز گذشت از الهام بهره نگرفت از تقوا بهره نگرفت گرفتار فجور شد با اینکه فجورشناس بود با اینکه می‌توانست از فجور پرهیزد وارد گودال و حفره خطرناک فجور شد ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾ را سوار شد.

اینها گروهی بودند که به معجزه پیغمبر آن عصر که وجود مبارک صالح بود بی‌اعتنایی کردند آن ناقة را آن شتر را که شیری که می‌داد برای عده زیادی بسیار نافع بود کافی بود و صالح (سلام الله علیه) طبق راهنمایی ذات اقدس الهی فرمود این شتر «ناقة الله» است از راه غیب ظهور کرده و وجود پیدا کرده و به دنیا آمده و می‌تواند نیازهای شما را تأمین کند سهمیه او را نبرید او هم سهمیه شما را نمی‌برد، این مرتع را سهم‌بندی کنید، این علف‌ها را سهم‌بندی کنید، روزها و ساعت‌ها را سهم‌بندی کنید. آنها نه تنها سهم‌بندی نکردند صالح (سلام الله علیه) را تکذیب کردند. ﴿إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا﴾ و صالح (سلام الله علیه) فرمود: ﴿نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا﴾ از دو چیز پرهیزید؛ این اغراء است و منسوب به اغراء است، یعنی «بعّدوا انفسکم». اگر آتشی باشد می‌گویند آتش آتش! یعنی خودت را از آتش نجات بده! کنار دریا اگر کسی ایستاد می‌گویند دریا دریا! یعنی خطر هست خودت را حفظ بکن. ﴿نَاقَةَ اللَّهِ﴾ که منصوب است، یعنی «بعّدوا انفسکم» از ناقة خدا یا «إِحْذَرُوا نَاقَةَ اللَّهِ»، یک؛ «إِحْذَرُوا سُقْيَاهَا» شیری که می‌دهد از شیر او هم پرهیزید طغیان نکنید، دو؛ سهم همه محفوظ است، سه. این منصوب به اغراء است ﴿نَاقَةَ اللَّهِ﴾، یک؛ ﴿وَسُقْيَاهَا﴾، دو؛ هم حرمت شیر او را، هم حرمت خود ناقة را حفظ بکنید. آنها این کار را نکردند ﴿فَكَذَّبُوهُ﴾؛ وجود مبارک صالح (سلام الله علیه) را تکذیب کردند این ناقة را عقر کردند و به اصطلاح ترور کردند این ناقة را از پا درآوردند و خود را از آن معجزه محروم کردند.

آن‌گاه ذات اقدس الهی که فرمود: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ که در بحث قبل مشخص شد این «تدسیس» باب «تفعیل» از «دَسَّ» است. «دَسَّ يَدُسُّ» وقتی به باب «تفعیل» رفت می‌شود «دَسَّسَ»؛ «سین» سوم به «یاء» تبدیل می‌شود بعد به «الف» تبدیل می‌شود و «دَسَّاهَا» می‌شود. این «تدسیس» که دسیسه کردن است چیزی را در بین خاک و امثال خاک دفن کردن و روی آن خاک ریختن و به هر حال مغالطه کردن و پوشاندن و مانند آن است، دام‌گیر قوم ثمود شد. خدای سبحان می‌فرماید که ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ نفس خود را در حقیقت، او تدسیس کرده خودش را. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا﴾؛ آن‌گاه ﴿فَدَمَدَمَ﴾ این عذاب مستمر و مداوم می‌شود «دَمَدَمَ». فرمود این عذاب مستمر و مداوم که آمده به حیات همه اینها خاتمه داد، کل منطقه این امت عقرکننده را و ظالم را و جسور را تسطیح کرد صاف کرد و با خاک یکسان کرد و از پایان چنین کار دمدمه‌ای هراسناک نیست.

یک وقت است که کسی یک آتش‌سوزی، یک ویرانی، یک قتل و غارتی انجام می‌دهد و از پایانش می‌ترسد، اما ذات اقدس الهی در ملک و مُلک خود تصرف مالکانه و به حق می‌کند، قدرت نامتناهی دارد، هراسی هم از تعذیب ندارد، چه اینکه طرفی هم از انعام نمی‌برد؛ ﴿وَلَا يَخَافُ﴾ عُقبای این دمدم را چه اینکه اگر به ملتی نعمتی عطا کند از آن انعام طرفی نمی‌بندد.

پیام این بخش از سوره مبارکه‌ای که به نام «شمس» شهرت گرفته است این است که کل این نظام سپهری را خدا برای بشر خلق کرد، یک؛ و منظم و عالمانه آفرید، دو؛ نه تنها فایده آن به بشر برمی‌گردد بلکه مسخرِ بشر کرد، سه؛ به بشر گفت شما می‌توانید از تمام نظام سپهری بهره بگیرید یا «بالفعل» یا «بالتقوه»، چهار؛ این تلاش کردن و کوشش کردن عالم شدن را ترغیب کرده است که شما عالم بشوید وقتی برای شما خلق کرده‌اند این کلید را هم به شما دادند به نام استعداد، تلاش و کوشش کنید و عالم بشوید. ببینید این دانش‌ها از خود بشر به بشر آمده؛ برخی‌ها را

هوشمندتر. افراد یکسان نیستند درجاتشان فرق می‌کند. بیان نورانی که مرحوم کلینی از وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد این است که «الْأَسْمَاءُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^۱ همه افراد یکسان نیستند چون یکسانی بدترین نقص است اگر همه مهندس بشوند کامل‌اند اما جهان ناقص است، همه طبیب بشوند نیست همه روحانی بشوند نیست؛ همه اگر حکیم بشوند همه متکلم بشوند همه ریاضیدان بشوند اولین نقص عالم است، چه اینکه اگر همه مثلاً طبقه ضعیف باشند اولین نقص آدم است. می‌ماند مسئله سوم، برخی استعداد دارند «الْأَسْمَاءُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»؛ یکی می‌شود حکیم یکی می‌شود فقیه یکی می‌شود ریاضیدان، یکی می‌شود طبیب، یکی می‌شود مهندس، یکی می‌شود کارگر ساده، یکی می‌شود کشاورز، یکی می‌شود دامدار و مانند آن و اگر کسی بگوید چرا دامدار مهندس نشد و مهندس دامدار نشد بسیار خوب! اگر این مهندس بشود دامدار و آن دامدار بشود مهندس باز اول سؤال است؛ منتها خصوصیت‌های مسئله در بحث فلسفی نمی‌گنجد. خصوصیات مسئله به خصوصیت خانواده برمی‌گردد به زمان و زمین برمی‌گردد به محیط برمی‌گردد به استعداد شخصی برمی‌گردد. غرض این است که «فیهنا امور»: اول این است که حتماً باید اختلاف باشد و اگر تساوی باشد جهان به ویرانه تبدیل می‌شود. دوم اینکه اختلاف به این است که یکی عالم یکی متعلم یکی کارگر یکی حکیم. سوم اینکه اگر کسی پیرسد چرا آن حکیم کارگر نشد و کارگر حکیم نشد، بسیار خوب! حالا عوض می‌کنیم، آن حکیم شده کارگر، آن کارگر شده حکیم، باز «الکلام الکلام»! کسی ممکن است سؤال بکند که چرا این این شد و چرا آن آن شد؟ آن به خصیصه موردی و تربیت خانوادگی و نژاد و زمان و زمین برمی‌گردد و «علیّیّ حال» آنچه در نقشه عالم است إلا و لابد باید اختلاف باشد و اگر تساوی باشد عالم ویران خواهد شد باز است؛ اما «نمی‌توانم»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۷۷.

نیست، بشر حق ندارد بگوید «نمی‌توانم، نمی‌شود، مقدور نیست»، این ممکن نیست. فرمود کلّ نظام سپهری را برای بشر خلق کردیم و او را مسخّر کردیم و این آماده است. مسخّر خداست، ولی بهره‌ور انسان است و راه را به او نشان داد. نه تنها راه اخلاقی و حقوقی را ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ بلکه آن تمام آیاتی که می‌فرماید من برای شما مسخّر کردم یعنی بروید و بهره‌برداری کنید. اینکه فرمود برای شما مسخّر کردم یعنی کلید را به شما دادم جستجو کنید این کلید را پیدا کنید در آسمان را باز کنید و از آسمان بهره ببرید در زمین را باز کنید و از زمین بهره ببرید. امیدواریم طرزی باشد که نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم و بخش دیگری از مطالب بلند این سوره مبارکه –

إِنْ شَاءَ اللَّهُ – در نوبت دیگر.

«و الحمد لله رب العالمین»